

اثرات تعلیم و تربیت آمریکائی در زندگی فردی

آمریکائی قیمت وقت را بهتر از دیگران می‌شناسد — آمریکائی در انتخاب شغل و مسلک خجالت نمی‌کشد — آمریکائی جسارت و متانت و استقامت دارد — مضرات عصبانیت و گریه کردن — «ادیسون» و «فورد» و «کارنه‌چی» چه بودند — یک محصل آمریکائی بدون دیناری چگونه صاحب پنجاه هزار دلار شد؟

بسی شکی نیست که تفوق ملت آمریکا بر ملل دیگر فقط از یرتو طرز تعلیم و تربیت اوست. این نوع تعلیم و تربیت که بعبارت مختصر آنرا «تربیت استقلالی و عملی» میتوان نامید حیات خصوصی و اجتماعی ملت آمریکا را بیک قالبی ریخته است که آنرا از حیات ملل دیگر ممتاز و متفاوت ساخته. این امتیاز و تفاوت در کجاهاست و چگونه در حیات فردی این ملت تجلی میکند؟ از روی تحقیقات کسانی که با بصیرت کافی صفحات زندگی فامیلی و تجارتمی و سیاسی و اجتماعی آمریکا را تدقیق کرده‌اند خصایص عمده را که بطور عموم در افراد این ملت خودنمایی میکند بقرار ذیل میتوان شرح داد:

۱ — آمریکائی قیمت وقت را بهتر از دیگران می‌شناسد.

وقت یک سرمایه عمومی است که در دسترس هر کس است و هر کس به نسبت استعداد خود از آن استفاده میتواند کند. اشخاصی

هستند که یکساعت وقت آنها هزار تومان قیمت دارد و اشخاصی هم هستند که هزار ساعت وقت آنها یک تومان قیمت ندارد. قیمتدار کردن وقت خود در دست هر کس است، لیکن قیمت وقت از خودش نیست بلکه از سعی و کوششی است که در آغوش آن بعمل میآید یعنی وقت ظرف است و کوشش مظروف. پس هر کس میتواند بقوه علم و عمل، وقت خود را ارزشی دهد و ذیقیمت سازد! اینکه در ایران وقت قیمت ندارد جهتش این است که کوشش کم است و فقط کوشش است که تولید ثروت و قیمت میکند. کوشش تولید احتیاج میکند و احتیاج هم تولید کوشش و این هر دو عراده ترقی را میکشند و پیش میبرند. شما هر قدر بکوشید بهمان درجه احتیاجاتتان بیشتر خواهد شد و هر قدر احتیاجاتتان بیشتر شود بهمان اندازه مجبور بکوشش خواهید شد. ولی در میان یک قوم اگر همه افراد یک درجه کوشش نکنند کوشش فوق العاده چند نفر قیمت حقیقی خود را پیدا نمیکند!

حالا که وقت قیمت دارد و سرمایه مهمی است پس در صرف کردن آن احتیاط و از اسراف و اتلاف پرهیز باید کرد و نباید آنرا مفت از دست داد. بنا برین نباید وقت خودتان را در جانی و برای چیزی صرف کنید که مضرت بخش و غیرا مشرف باشد.

گفتیم وقت ثروت عمومی است که هر کس هر قدر بخواهد در استعمال آن آزاد است ولی این سرمایه یک خاصیت عجیبی دارد و آن اینست که خود بخود میگذرد و تلف می شود و نگاه داشتن آن محال است مانند بعضی غذاها و بخارها که در شیشه حبس کرده باشید و همینکه سر شیشه را باز گذاشتید فوری بهوا میبرند و نابود می شوند. پس وقت را که باین تندی گذران است نباید تلف کرد چه وقت از طلا هم گرانتر است.

وقت که اینقدر تند میگذرد که هیچ چیز او را نمیتواند نگاه دارد چقدر دیوانه و احمق هستند کسانی که برای گذراندن آن ثروتهای هنگفتی هم صرف میکنند! آیا چه چیز میتواند وقت را از گذشتن بپهوده مانع شود؟ وقت را فقط کوشش میتواند نگاه دارد باین معنی که کوشش جوهر و عصاره آنرا بگیرد و نگاه میدارد. وقتیکه يك طیب و یا معلم و یا مهندس برای يك ساعت کار خود مثلاً قیمت صد ساعت وقت ما را میطلبد نباید تعجب کنیم و ملامتشن نماییم زیرا يك ساعت کار او عصاره صد ساعت کار است که او گرفته ذخیره کرده است و ازین حیث حق بطرف اوست! ازینجا باید فهمید که وقت در آمریکا چرا اینقدر گران است.

اغلب مردم که از قیمت ندادن دیگران بوقت آنها شکایت میکنند و میگویند که مردم قدر دان نیستند و پاداش زحمات آنها را نمیدهند غالباً در یکی از سه نکته ذیل و یا در هر سه سهو میکنند:

۱- در اکثر اوقات بمقتضای غرور و جهل، وقت خودشان را بیش از آنچه ارزش دارد قیمت میگذارند. ۲- در گرفتن قیمت حقیقی وقت خودشان عجله میکنند و حتی خیالاتی را که میکنند جزو کار حساب کرده برای آنها توقع مزد دارند یعنی کار نکرده میخواهند مزد بگیرند. ۳- وقت خودشان را پیش نااهل میبرند یعنی محصول مساعی شان را در جای میخوانند بفروشد که اصلاً طالب ندارد و یا برای طالب، آن کار آتقدرها ارزش ندارد که ایشان تصور میکنند.

کسانی که این حال را دارند یعنی متاع وقت و سعی خود را بیزاری میبرند که چندان طالب و قیمت شناس ندارد یا نادانند و ازین قانون خبر ندارند و یا همتی بلند و حسی عالی دارند و دانسته اینکار را میکنند یعنی سعی و وقت خود را ارزان میفروشدند

و بلکه میبخشند چنانکه بعضی از علما و دوستان بشر و خادمان نوع و فلاسفه و غیره این راه را رفته و تقدینۀ حیات و سعی خود را ثمار هموطنان و افراد نوع خود کرده و نام خود را زندۀ جاوید ساخته اند. این حس نوع پروری و حب بشر در میان ملت آمریکا بیشتر شیوع دارد و یکی از تمایزات اوست.

دانستن قیمت وقت و سعی مرد آمریکائی را یاد میدهد که در کارهای خود انتظام و دقت داشته باشد، کارها را بسرعت انجام دهد و هر چیز را در جای معین و مخصوص خود بگذارد و در حرف زدن قناعت کند و مقاصد خود را با کلمات مختصر ادا نماید و ریاکار و دروغگو نباشد. لهذا آمریکائی رودر بایستی نمی شناسد، تملق را نمی پسندد، مداهنه را وقتی نمیگذارد و در هر کار بسرعت تصمیم میگیرد و در حین سؤال و با تقاضائی طرف خود را با جوابهای دو پهلو و مشکوک و کشدار آواره و سرگردان نمیگذارد و بدین سبب از وقت خود چندین برابر ماها استفاده میکند و صحت خود را محفوظ میدارد.

ماها از هشت ساعت کار چهار ساعت آنرا بیهوده تلف و فدای رودر بایستی و تملق و تعارفات و حیای دروغی و ادب مصنوعی و دورویی و عصبانیت میکیم ولی آمریکائی هیچ کدام از اینها را نمی شناسد و تمام هشت ساعت را بکارهای مفید و مولد ثروت صرف میکند و بنا برین میتوان گفت که آمریکائی اقلاده برابر ما کار میکند و ده برابر ما ثمر میچیند و بموجب همین قاعده ده برابر ما عمر میکند!

پس باید قیمت وقت را دانست، سعی متمادی را شعار خود ساخت، از کوشیدن منظم و مفید خسته نشد و نه تنها وقت خود بلکه وقت دیگران را هم بیهوده تلف نکرد.

چونکه آنها يك نوع دزدی است. چه فرق است میان اینکه کسی يك قران از من بدزدد و یا يك ساعت وقت مرا تلف کند که آنها اقلایك قران قیمت دارد؟ در نظر من فرق نیست و هر دو را باید دزد شمرد! پس بشرط دانستن قیمت وقت، هم به ثروت و هم بصحت نایل میتوانیم شویم.

۲ — آمریکائی در انتخاب شغل و مسلك خجالت نمیکشد.

چون آمریکائی قیمت مرد را نه در لباس و نه در هیكل و نه در حسب و نسب او میداند بلکه در عمل و وظیفه او می شناسد لهذا هر کاریکه محل شرافت انسانی باشد در نظر او مقدس است. هر کار کوچک و مختصر که با حس و وظیفه شناسی و با محبت و صمیمیت بجا آورده شود شایان حرمت و دارای قیمت است. ازین جهت آدم بیكار در آمریکا پیدا نمی شود و یسکاری و یا قابلیت کار نداشتن عار و تمگ است. اکثر بدبختیها و سقالتهای ما ایرانیان ازینجا ناشی است که بیخود بلند پرواز و مغرور هستیم و پاره عادات زشت را که نمره تبلی است اسم نجابت و ادب و شرف گذاشته از قبول کارهای با شرافت ولی كوچك عار داریم و لهذا بیكار میمانیم و سر بار دیگران می شویم اما این یکی را عار نمی شماریم اکثر بزرگان و اعیان مملکت ما هنوز دوچرخه سواری را عار و کار نوگر و فقرا می شمارند لیکن در اروپا و آمریکا اینطور نیست چنانکه در روز ورود من بشهر «کمبریج» که استاد محترم مرحوم پروفیسور براون دعوت کرده بود وقتیکه از راه آهن پائین آمدم دیدم استاد مرحوم با دوچرخه خود آمده منتظر است و این بنظر من خیلی غریب آمد اما بعدها فهمیدم که در آن شهر از بزرگ و كوچك و پروفیسور و شاگرد هر يك دوچرخه برای خود دارد و

بدون خجالت و عار سوار می شود و واقعاً من در هیچ جا بقدر شهر
« کمبریج » دو چرخه ندیدم و بآن مناسبت همیشه میگفتم که اینجا
شهر دو چرخه سواران است !

در آمریکا بعضی از محصلین بی بضاعت که وسیله تأدیة مخارج
تحصیل را ندارند در ایام تعطیل تابستان در مهمانخانه ها خدمتکاری
میکنند و یا در نزد همدرسان متمول خود نوکری مینمایند تا بآن
وسیله مخارج مدرسه را برای يك سال دیگر تهیه کنند ! اما در ایران
اغلب مردم آفتدر بانتظار کار مناسب و موافق شأن می نشینند
که وجودشان بعطالت عادت میکند و آنوقت اگر کاری هم مطابق
میل پیدا شود از وجودشان فایده بعمل نمیآید چونکه ذوقیکه لازم
هر کار است در وجود آنها مرده است و کارها از دستشان خوب
بیرون نمیآید.

هر وقت میخواهید شغلی و کاری پیش بگیرید قبلاً اطراف
کار را بخوبی ملاحظه کنید و نیک و بد و سود و زیان آن را
بسنجید ولی همینکه طرف نفع آن غالب آمد فوری تصمیم بگیرید
و قبول کنید و فرصت را از دست ندهید چه از نداشتن قوه تصمیم
و از گذراندن فرصتهای موقت هزارها مردم بدبخت و پشیمان
شده اند. ثانیاً همینکه شغلی را قبول کردید هر چه میخواهد باشد
باید آنرا با ذوق و محبت تمام انجام دهید. صحت عمل، حسن
مسئولیت و وظیفه شناسی همیشه باید افکار و جوارح شما را اداره کند.
در هر کار که برای دیگری و یا در مقابل مزد میکنید بقدر کار
های شخصی خود دقت و صحت عمل و سرعت نشان دهید و غیوبت
صاحب کار نباید شما را از ایفای وظیفه و از رعایت این شرایط
باز دارد زیرا اولاً این یک نوع خیانت است ثانیاً شما را به ارتکاب
خیانت مانوس و معتاد می سازد ثالثاً خود کار انحراف و سستی و

خیانت شما را نشان می‌دهد و در نظر کار دهنده متهم و بی‌وقر و موقع شما را هم متزلزل می‌سازد! هر وظیفه را هر چه باشد با این ایمان بعمل بیاورید که آن با امر خدا و برای خدا است!

۳- آمریکائی جسارت و متانت و استقامت دارد.

کسیکه سعی و زحمت کشیدن را دوست دارد و بیکاری را عاز میدانند و در هر امر حس مسئولیت را رهنمای خود می‌سازد و بر صداقت و امانت خود اطمینان دارد البته از هیچ چیز نباید بترسد و حتی از فقر و فاقه هم نباید وحشتی داشته باشد و اساساً چنین شخص فقیر و محتاج نمی‌ماند. کسیکه صاحب این صفات شد با کمال جسارت و گشاده روئی بهر اداره و تجارتخانه می‌تواند وارد شود و کاری تقاضا کند. آدم کارکن و امین و جدی را همه جا می‌جویند و از وجودش استفاده می‌کنند.

فیلسوف آمریکائی «امرسون» گفته است: «شما يك صنعت كار كوچك ولى قابلى باشيد و در میان جنگلها پنهان شويد مردم راهها ساخته و آمده شما را پیدا میکنند و میرند»

البته تفصیل طیران مستر «لیندبرگ» آمریکائی را که از آمریکا با اروپا بوسیله هوا پیمای سفر کرد و نخستین مردی بود که باین اقدام خطرناک تن در داد در ستون جراید خوانده و شما هم مانند کروورها مردم جسارت و فداکاری او را تقدیر و تحسین کرده‌اید. این نوع جسارت مخصوص نژاد آمریکاست و در همه شئون زندگانی این ملت تظاهر میکند و او را مظهر ستایش عالم می‌سازد.

کسیکه جرئت دارد متانت هم همراه اوست. متانت قلعه ایست که شخص را در پناه خود از صدمات روزگار حفظ میکند. متانت

سپری است در مقابل تیرهای حوادث و زحمات و بلایا و موانع که در طریق حیات از هر طرف بسوی انسان پرتاب میشوند. متانت ریشهٔ امید است و امید کلید کامیابی!

متانت مرد را به استقامت سوق میدهد و استقامت کوههای موانع را با خاک زیر پای او برابر میسازد. استقامت مادر موفقیت است و موفقیت مادر سعادت. اگر مردم میدانستند که استقامت چه گوهر گرانبهائی است هرگز از فقر و ناقه شکایت نمیکردند. اینکه در فصل بهار گلها و درختان با برگها و رنگها و عطرهاى خود ماها را مجذوب و دلدادۀ خود میسازند نتیجهٔ متانت و استقامتی است که در مقابل برف و سرمای زمستان نشان داده‌اند! متانت زادهٔ امید است و امید پروردهٔ اعتماد بنفس! اعتماد بنفس از کوشش میزاید چونکه کوشیدن ثابت میکند که مرد قدرت دارد و هر قدرتی هم ثمری می‌بخشد! پس کوشش سرچشمهٔ قدرتهاست! مخترع معروف آمریکائی «ادیسون» که پیش از پانصد اختراعات کرده است در ایام بچگی آفتدر بی‌لیاقت دیده می‌شد که بجهت کودنی از مدرسه بیرونش کرده بودند و از آنجا آمده موزع روزنامه شده بود ولی در آن کار هم ثبات نداشته فراش تلگرافا شده بود ولی در اندک زمان بوسیلهٔ کوشش ششادى يك آلت تلگراف اختراع کرد که بچهل هزار دلار ازو خریدند و امروز اختراعات او میلیونها قیمت دارد.

«هانری فورد» صاحب فابریکهای اتومبیل‌های مشهور در ابتدا پسر يك مهاجر فقیری بود که بشهر «دتروا» بندر معروف «میشیگان» وارد شد و «هانری» کم‌کم چشم و گوش خود را باز کرد و قوهٔ عقل و درایت و فعالیت خود را بکار انداخت و تمرکز داد تا بمقام امروزی رسید.

میلارد آمریکائی «کارنه‌جی» بخندین حرفت دست زد و بنوبت اجاقچی، تلگرافچی، مأمور راه آهن و دارای اسهام شرکت فولاد شد و بالاخره پادشاه فولاد گردید و وقتیکه تجارتخانه فولاد خود را فروخت نود میلیون لیره انگلیسی گرفت...!

در زندگانی همه این اشخاص و صدها رجال دیگر دنیا که مقامات بزرگ را احراز کرده‌اند چیزیکه بیش از همه اثر بخشیده و آنها را بسر منزل موفقیت رسانیده است استقامت و تمرکز قوا بوده یعنی اینها اول نقشه را کشیده و با عقل خود منافع و وسایل آنها سنجیده‌اند و بعد تمام همت و سعی و وقت و هوش و عزم خود را در انجام دادن آن بکار برده‌اند مثل اینکه تفکر و حس و اراده و عمل را با هم در بوته قدرت و اعتماد بر نفس مزج کرده معجونی از آن ساخته و قوای جسمانی و دماغی و روحانی خود را با آن تغذیه کرده‌اند!

۴- آمریکائی کمتر عصبانی می‌شود.

قبلاً باید بگویم که این صفات ممتاز که برای آمریکائی می‌شمارم مخصوص هر فرد فرد آمریکائی نیست یعنی اگر یک یا چند نفر آمریکائی بیسیم که فاقد این مزایا هستند نباید گفت که این مطالب مبالغه است. غرض من صفات غالبه هیئت جامعه آمریکا است و البته در آنجا نیز استثناء زیاد است و در آنجا نیز به افراط و تفریط تصادف می‌توان کرد.

آمریکائی چرا عصبانی نمی‌شود؟ چونکه تربیت او مانع است. او مضرات عصبانی شدن را میداند و تربیت او مجال عصبانی شدن نمیدهد. اگر من بگویم که عصبانی شدن علامت جهالت است تعجب نکنید، گوش کنید تا قانع شوید. اولاً باید دید عصبانی

شدن چه ضررها دارد: اعصاب ما مدیران قوا و حواس و حاملان
 قوه حیات هستند و هر قدر در خسته کردن اینها احتیاط و قناعت
 کنیم بهمان درجه از قوه حیات و شادی و زنده دلی بهره مند
 خواهیم شد. قوه اعصاب بمنزله روغن چراغ و فوسفور دماغ
 است که فقط در جای لزوم قطعی باید آنرا بکار برد و الا اگر
 آنرا مانند مرد ابله که روز روشن چراغ می سوزاند ما هم در
 جاهای غیر لازم خرج کنیم از آن مرد ابله تر خواهیم شد چونکه
 روغن چراغ را با مختصر فداکاری تلافی توان کرد اما روغن
 دماغ با زحمات سخت توان دست آورد. قوه اعصاب ما بمنزله
 باروت توپ و یا قوه الکتریک است که تا شدن احتیاج و مقصد
 مفیدی در پیش نباشد نباید آنرا بکار برد بلکه باید این قوه ذیقیمت را
 بروزهای سخت و دقائق تاریک زندگی و بساعات هجوم دشمنان
 حیات نگاه داشت! قوه اعصاب ترونی است بزرگ و نباید در هر جا
 و بهر بهانه او را دور انداخت! بهمین علت است که مرد آمریکائی
 و انگلیسی در مقابل شایده و صدمات و مصایب دست و پای خود را
 کم نمیکند و گرفتار ضعف و تزلزل نمی شود و متانت و خونسردی
 خود را نگاه میدارد چونکه قوه اعصاب را برای چنین روز ذخیره
 کرده است! پس باید دانست **ایشخاصیکه بیخود عصبانی و غضبناک**
میشوند. نادانند چونکه بر اهمیت قوه اعصاب واقف نیستند و
مضرات یشمار آنرا نمیدانند!
 ثانیاً شاید بگوئید که زندگانی ایران طوری دیگر است و
 اوضاع دلخراش این مملکت بد بخت بنحوی است که مرد هر قدر
 صاحب متانت و اعصاب قوی باشد باز اختیارش از دست می رود و
 اگر دیوانه نشود باز جای شکر است! من اینرا تصدیق میکنم زیرا
 با اینکه فرسخها دورم و با دیده خود نمی بینم گاهی وقایعی در

مطبوعات ایران میخوانم که بکلی حالم را پریشان و مرا غرق دریای حیرت و تألم می‌سازد و ازینجا پی می‌برم که هموطنان حساس و رقیق القلب من جقدر باید در شکجه و عذاب باشند و با چه سختی بنگاهداشتن اعصاب خود از تزلزل و نستی باید موفق بشوند! لیکن درین جا نیز باید بگویم که عدم ضبط نفس و متانت درین مواقع هم دلیل جهالت است چونکه شخص باید فکر کند که آیا با عصبانی شدن و صرف کردن این قوه ذقیمت جلو گیری ازین اوضاع می‌شود یا نه و اگر هم بشود آیا برای هیئت جامعه کدام یکی ازین دو کار مفیدتر است. و عبارت دیگر آن کاریکه اسباب عصبانیت ما شده باین میارزد که ما برای رفع آن مقداری زیاد از قوه اعصاب خود را صرف کنیم یا نه! اگر ازین راه محاکمه و مقایسه کنیم می‌بینیم که در صدی نود از عصبانیتهای ما جنبه خسارت و ضرر بر نفع آن غالب است و این هم در صورتی است که فرصتی برای جلوگیری از علل موجهه عصبانیت باقی مانده باشد در صورتیکه اکثر اشخاص عصبانی، قوه ناقابل تلافی خود را در جائی و وقتی صرف میکنند که اصلاً آن کار که تولید عصبانیت کرده مدتی است واقع شده و در گذشته است و بهیچ وجه این صرف قوه آنرا بر نخواهد گرداند آیا این منتهای اسراف و جهالت نیست؟

از این هم بالاتر و بدتر اشخاصی هستند که هر واقعه کوچك و حادثه طبعی را هم مایه عصبانیت می‌شمارند مثلاً اگر دریکه میخواهند باز کنند به آسانی باز نشود و یا مرغی در هوا پرد و یا در بیرون بصدای بیاید و یا گربه مومو کند و یا هوا پر ابر شود و یا پشه بصورتشان بنشیند و یا نوکر و خدمتکار قدری دیر کند و امثال اینها پیسوده غضبناك می‌شوند و قوه اعصاب خود را

تلف و صحت خود را بر باد میکنند! چقدر سزاوار ترحم و دلسوزی است حال این بیچارگان نادان و نا بینا!

درینجا يك نکته هم اشاره باید کنم و آن این است که اغلب مردم متانت و خونسردی را نشانه و لازمهٔ تکبر و خودپرستی و قساوت قلب و بیحسی می‌شمارند در صورتیکه همیشه چنین نیست و حتی در میان ملت انگلیس که همه جا معروف بخونسردی و غرور و تکبر هستند بسیار اشخاص رقیق القلب و انسانیت پرور و فداکار و از جان گذر پیدا شده است که نام آنها در تواریخ مسطور است و امروز هم ازین قبیل رجال و زنان در نژاد آنکلوسا کسون کم نیست و حتی صمیمیت و وفاداری و استقامت آنها را در دوستی همه کس تصدیق میکند! در سال ۱۹۱۴ که در خدمت استاد محترم مرحوم پروفیسور براون بودم روزی که پس از ظهر بزیارتش رفته بودم بسیار غمگین بود و بمن گفت: گریه که چند سال بود در خانه داشتیم و بسیار با او مانوس شده بودیم امروز مرده است و مرا و اهل خانه را خیلی اندوهناک کرده است و حالاً میخواهیم جسد او را در باغچهٔ خانه دفن کنیم و از شما خواهش میکنم که يك بیت فارسی بگوئید تا روی تختهٔ بنویسانیم و بالای قبرش بگذاریم!!! سپس چند دقیقه هم از طبایع حیوانات و مخصوصاً از طبیعت این گریه بمن صحبت و مدح کرد و مرا از رقت قلب و محبت بحدود خود نسبت به تمام موجودات بحیرت انداخت!

پس متانت و خونسردی و تحمل و مقاومت شدايد و ضبط نفس هیچوقت مانع حساسیت و شفقت و رقت قلب نیست. در ممالک مشرق زمین با اینکه مردمان شقی و ظالم و قسی القلب فراوان است باز اکثریت مردم در زیر نفوذ اقلیم و طبیعت نژادی و مخصوصاً طرز سقیم تعلیم و تربیت بیش از اندازه رقیق القلب و حساس هستند

و این حال آنها را تا یکدرجه بعجز و زبونی و سستی و بیچارگی و گریه کردن عادت میدهد و اثرات بسیار وخیم در صحت بدنی و فکری آنها تولید مینماید. در اروپا و آمریکا گریه کردن بکلی بر خلاف ایران که طبیعت فطری شده بسیار بد و مایهٔ تسک و عجز است و اطبا هم در مضرات گریه شرحهای وافی نوشته‌اند که چگونه مانند غضب و بغض و حسد يك نوع زهر در بدن تولید میکند که اعصاب را سست، معده را ضعیف و هضم را بطی^۱ و دماغ را خشک و اعصاب و عضلات صورت را کشیده و کج و ناصاف می‌سازد (۱).

جراید اروپا می‌نویسند که پروفیسور معروف هندی «سر ج. س. بوزه» در «انجمن ضد مالاریا» ی بنگال بتازگی اظهار کرده که خنده و خوشحالی بهترین علاج مرض است و مرض مالاریا را بوسیلهٔ خوشحالیها و ذوقها و بازیهای صحی زودتر میتوان رفع کرد و ازینرو روزی دو ساعت ورزش و اسپورت واجب است و در میان اشخاصی که موافق دستور او رفتار کرده‌اند عدد مبتلایان امراض از صدی ۳۵ بصدی ۵ رسیده است. پروفیسور «لوروا بریه» مینویسد که هیجانهای منفی مانند غصه، غضب، حسد و گریه در بدن ما تولید بارهٔ سمیات میکند که سبب تسمم بدن و کوتاهی عمر می‌شود ولی هیجانهای خوش آیند مانند محبت و خنده تولید بارهٔ مواد گیاهی در بدن میکند. از روی این قاعده یکی از اطبای آمریکا بتازگی توصیه کرده است که برای حفظ صحت و طول عمر هر روز باید اقل^۲ دو ساعت بهر وسیله باشد خندید و آنرا مانند غذا شمرد! فیلسوف آزاد اندیش فرانسوی «ولتر» نیز میگفت: روزیکه من از ته دل بخندم آنروز از عمر

(۱) در شماره ۲۷-۲۸ سال ۳۵ جبل‌البتین مقالهٔ بعنوان «مملکت گریه» بامضای دانشمند چاپ شده که بسیار عبرت انگیز است.

من شمرده شود! مسئله گریه یکی از مسائل مهمی است که هم با فن روحیات و هم با حفظالصحه و هم با علم اخلاق مربوط است و در اینجا گنجایش شرح آن نیست ولی برای نشان دادن فرق ماها و اروپائیان درین موضوع سر گذشتی را میخواهم از قول دوست صمیمی خودم آقای میرزارضاخان تربیت نقل کنم:

«در ایام جنگ جهانگیر در خانه که در برلین منزل داشتم روزی بتوسط تلفن خبر رسید که برادر خادمه که در آبخانه خدمت میکرد کشته شده است. منم متأثر شده و بحال او دلم سوخت و منتظر بودم بینم و قتیکه این خبر را باو دادند چه حالی دست خواهد داد! پس از چند دقیقه دیدم که دختر مذکور برسم هر روزی برای من صبحانه آورد و هیچ علایم حزن و ماتم در وجنات او پیدا نیست. خیال کردم شاید هنوز نمیداند که برادرش کشته شده. با اشاره و کنایه استفسار کردم که از اخبار جنگ چه رسیده است گفت بلی امروز هم خبر مرگ برادر من رسیده است. من از سادگی و متانت او متحیر مانده و تعجب زیاد کرده بی اختیار گفتم: پس شما چرا گریه نمیکنید؟ در جواب گفت: من که حالا وظیفه و خدمت دارم و آزاد نیستم پس از چند روز که روز یکشنبه خواهد رسید و من آن روز تعطیل دارم قدری غمگین خواهم شد!»

یقیناً در نظر شما این حال دلالت بر فقدان حس محبت و بر سنگین دلی و بی تربیتی او میکند ولی در نظر من مقدسترین صفات و حالات است چونکه نمونه درخشانی از تفوق و غایت حس وظیفه شناسی و ضبط نفس و متانت و حکمت را نشان میدهد! و هرگز دلیل بر قساوت قلب و بی عاطفگی این دختر پاکدل نیست! آیا این متانت کوه افکن و این حس عالی مسئولیت و این استقامت موانع شکن را چه چیز در دلها و اعصاب و عروق ملتهای

اروپا و بخصوص ملت انگلیس و آمریکا جانشین کرده است؟ آیا جز تعلیم و تربیت صحیح خالقی برای این قوای خلاقه تصور میتوان کرد؟ و آیا اینحال تذبذب و عجز و گریه و سستی و ترس و بیچارگی که سرپای مملکت ما را فرا گرفته و جوانان ما را بچنگال استعمار و عصبانیت که اینهم برادر آن است تسلیم میکند ثمرهٔ تعلیم و تربیت کنونی نیست؟ و آیا مسئول حقیقی این استعمارها و فلاکتهای اجتماعی ما معارف امروزی نیست؟ و آیا دوی این دردهای جانکاه ما جز تعلیم و تربیت صحیح چیز دیگر است؟ و آیا عصبانیت جز جهالت و فقدان تربیت منشاء دیگر دارد؟

پس چنانکه يك مرد عاقل مقداری از ثروت خود را ذخیره و پس انداز میکند شما هم قوهٔ اعصاب خودتانرا برای روزهای سخت پس انداز کنید تا همیشه زنده دل و شاد و تندرست بمانید. شما بکوشید اعصاب خودتان را قوی نگاه دارید و قلعهٔ نفس خودتان را ضبط و تسخیر کنید آنوقت خواهید دید که تسخیر کردن جهان هم کار سختی نیست!

این چهار خصلت که از میان صفات آمریکائی انتخاب کرده و نوشتم هر يك برای ماها يك راهنمای صمیمی میتواند شود و اگر تنها این چهار صفت را در نفس خودمان پرورش دهیم و ملکه نمائیم ما را بساحل خوشبختی میرساند و در هیچیک از مواقع سخت که حیات انسانی با آنها محاط است ما را بیچاره و ناتوان و مغلوب نمیکند.

بکوشید در نفس خودتان و فرزندانان این چهار خصلت نیکو را فرمانروا سازید آنوقت با کمال اطمینان میتوانید سرنوشت خودتان را بدست این فرشتگان سعادت بسپارید!

برای نشان دادن يك نمونهٔ عملی از اثرات تعلیم و تربیت

آمریکائی در حیات فردی حکایتی را که بیست سال قبل در کتابی خوانده‌ام نقل میکنم. این حکایت در کتابی که یکی از میلیاردرهای آمریکا نوشته است مندرج بود ولی نام کتاب و مؤلف را فراموش کرده‌ام و شاید خود حکایت هم با آنچه در حافظه من مانده و نقل میکنم فرقی در جزئیات داشته باشد لیکن این ضرر ندارد چونکه غرض استفاده و عبرت گرفتن از موضوع آن است:

روزی در یکی از شهرهای آمریکا چند نفر از محصلین دارالفنون میان خود بحث کردند که آیا ممکن است کسی بدون داشتن دیناری در اندک زمان از راه مشروع ثروتی تحصیل کند؟ یکی از محصلین که خود متمول بوده است داوطلب شد که او این کار را میتواند. قرار بر این گذاردند که اگر او در عرض يك سال پنجاه هزار دلار تحصیل کند و حساب آنها بدهد آنها هم از طرف خود پنجاه هزار دلار باو بدهند و اگر نتواند او پنجاه هزار دلار بآنها قسمت کند. هر دو طرف قبول کرده تعهدنامه را امضا و وجه را یکی از بانکها گذاشتند و قرارشان برین شد که با آن جوان محصل در فلان روز بحمام بروند و او فقط با یکدست لباس و جیبهای خالی از آنجا بیرون بیاید و شروع بزندگی و کار و تحصیل ثروت نماید.

در روز معین همینکه جوان با دست خالی از حمام بیرون آمد اولین کاریکه کرد این بود که پیش مرد «واکسی» که در دم در حمام مشغول پاک کردن کفش بوده آمد و پرسید که آیا در هر ساعت چقدر دخل میکنی؟ آن مرد جواب داد که فلان مقدار. بعد پرسید که آیا راضی می شوی که این آلات و ادوات خود را برای دو ساعت بمن کرایه بدهی و خودت همین جا نشسته تماشا کنی و من بجای تو کار کنم و همان قدر که تو دخل میکردی

تسو بدهم؟ مرد «واکسی» قبول کرد و مشغول استراحت شد و جوان هم مشغول واکس زدن با يك سرعت و دقت کامل. و اول رفتای خود را که آنجا ایستاده بودند دعوت کرد که بیایید کفش‌های‌تان را واکس بزنم و آنها هم قبول کردند. خلاصه در طرف دو ساعت آنقدر دخل کرد که کرایهٔ مرد «واکسی» را داد و يك دو دلار هم برای خودش ماند و با اطمینان قلب براه افتاد! از آنجا یکسره بادهٔ يك روزنامه آمده آن دو دلار را داده روزنامه خرید و در کوچه با همان وضع خود که شباعت به روزنامه فروش نداشت فروخت و چند بار برگشته باز مقداری زیاده از اولی خرید چونکه هر چه دخل کرده بود آنها را هم رویش میگذارد و مردم هم خریدن روزنامه را از دست يك جوان مؤدب و خوش قیافه و پاکیزه ترجیح میدادند. بدینقرار تا اول شب از فروش روزنامه چند دلار دخل کرد. از فردا تا چند هفته بهمین ترتیب روزنامه فروشی کرده مقداری پول ذخیره نمود و پیش رئیس یکی از کشتیها که بانگلستان سفر میکرد آمده اظهار کرد که او حاضر است در کشتی عمله‌گی کند تا مجانی سفر نماید. کاپیتان قبول کرد و او هر چه پول داشت جنس خریده بکشتی آورد و خود نیز شروع بکار کردن نمود تا بانگلستان رسید. در آنجا اول جنس‌های خود را فروخته اجناس انگلیسی خریده به آمریکا فرستاد و از آنجا هم در مقابل جنس وارد کرد و ثانیاً چندین کارهای دیگر را از قبیل مقاله نویسی و خبرنگاری بجزایر آمریکا و انگلیس و درس دادن بخارجها و ترجمه کردن از زبانهای دیگر و کنفرانس دادن در باب امور اقتصادی آمریکا و دلالت کردن آمریکا، آن که وارد انگلستان می‌شوند و تدقیق اوضاع تجارتمی و اقتصادی انگلستان و غیره را انجام میداد تا بدینقرار

با چندین اقدام و کارهای مشر که شب و روز با آنها مشغول بود در ظرف یکسال پنجاه هزار دلار جمع کرده با خود بآمریکا آورد و تحویل بانگ داد. رفقای او هم فعالیت و ایفای تعهد او را تصدیق کرده پنجاه هزار دلار مقرری را باو تسلیم کردند.

آیا این موفقیت او نتیجه کدام قوه و سحر بوده است؟ آیا جز اینکه اینرا بطرز تعلیم و تربیت او حمل کنیم يك قوه دیگر میتوان نسبت داد؟ نه! بلکه همین تعلیم و تربیت آمریکائی بوده که ازو يك مرد بااطلاع ترس و کوشان و کاردان و آزاد و باعزم درآورده است که با استقامت و سعی خود بجهانیان نشان داد که هیچ قوه در جلو عزم و استقامت پای مقاومت ندارد! شما هم بکوشید این خصلت ممتاز را در نفس خودتان مرکوز سازید تا اول سرنوشت خودتان را بدست خویش بگیرید و بعد بسرنوشت دیگران حکمرانی کنید!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

